

رساله

در رد باب مرتاب

از تصنیفات

عالیم ربانی و حکیم صمدانی مرحوم آقای

حاج محمد کریم خان کرمانی

اعلی الله مقامه



چاپخانه سعادت کرمان

از طرف دارسۀ مبارکه ابراهیمیه کرمان نشریه
کتابخانه اندیشه‌ی دستگاه امنیت ملی کردید
چنانچه راجع به طالب این کتاب مشکلاتی باشد
بامداد میرزا که ابراهیمیه کرمان مکاتبه فرمائید
هزار و شصت فرمود

رساله ساده سادات اخوی قم - مطبوعاتی حکومت
در رد باب مرتاب

از تصنیفات اسوه العلماء الربانیین

وقدوة الحكماء الصمدانیین النافی عن الدين

تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاھلین آیة الله

فی العالمین مولانا المرحوم الحاج محمد کریم خان

الکرمانی اعلی الله

مقامه

طبع دوم

چاپخانه سعادت کرمان

است که حق را دشمنند و دین حق را رهزن ، گمراه کننده عبادند
و قتبه و آشوب بلاد علیهم لعائی اللہ الی یوم الت Nad.

وبعد چون صادر شد فرمان قدر هم عنان و حکم فضا
توأمان از مصدر ابهت و جلالت اعلیٰ حضرت ناهید عشرت کیوان
رفعت خورشید رایت بهرام صولت مشتری سعادت اقدس ارفع همایون
شهنشاه اعظم و مالک الرقاب افحتم ظل اللہ فی الارضین و مظہر جلال -
الله فی العالمین اعنی سلطان سلاطین زمان و خاقان خواقین جهان
مالک رقاب امم و شهنشاه عرب و عجم ، حامی شریعت محمدی و
ناصر طریقت مرتضوی السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن
الخاقان بن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه غازی لا زالت
اعمدة فساطیط جلاله مرفوعة و اطناب خیم سلطانه مشدوده و سیفه
رقاب اعداء الدین قاطعاً و ضیاء نصرته لجنود الحق ساطعاً که
بنویسم رساله مختصری در بیان احوال طاییفه ضاله مصله متوجه
قائمه معروف بیاییه که در این ایام در هر گوش و مقام پیدا
شده اند و بطعم ریاست اسم ملتی بر خود گذارده و بی خردی را
پیش نهاد خود کرده مردم را بسوی خود میخواهند و در میان عباد
و بلاد فساد و قتل و غارت مینمایند و بعضی از راه ترس از سیاست
بگوشة خزینه و در خفیه مردم را بسوی خود میخوانند و بنیاد ملت
را میخواهند بر اندازند و اعلام کفر خود را افزایند چون در این

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ثای بی حد خداوندی را تعالیٰ شأنه بایست که بقدرت کامله خود
خلق را از مکمن عدم عرصه وجود آورد و بحکمت بالغه اختلاف
در میان صنوف خلق فرار داد پس بعضی را عالی و بعضی را دانی
و بعضی را شریف و بعضی را وضع و بعضی را دانا و بعضی را نادان
و بعضی را غنی و بعضی را محتاج آفرید تا جمیع خلق بهم پیوسته
باشد و رشته خلق از هم نگسلد و این پیوستگی دلیل یکانگی
او باشد و ستایش لا تقد نبیی را صلی اللہ علیه و آله شایست که
او جلوه توحید و ظهور تفرید است و ترجمان رضا و غضب خدای
مجید و حکم از جانب او در عباد و خلیفه او در بلاد و اعظم اسباب
پیوند است و خدا را بنده و ما سوی را خداوند است و درود
نا محدود آل او را زیننده است که ارکان عرصه ایجادند و اوتاد
عباد و بلاد ، بی عنایتشان بنیاد عالم بر باد است و بدون حفظ
ایشان اوضاع جهان را فساد ، و نکوهش بی پایان جمعی را در خود

دولت معدلت آرا بدون سندی ظاهر و فسادی باهر در دفع کسی نمیکوشند و آنرا از عدل نمی شمرند آنانکه در خفیه بودند از سیاست محفوظ ماندند و شکوک و شباهات دلهای ایشان را فرا گرفته و جمعی دیگر را هم گمراه میکردند و سیاست بدون حجت هم از عدل نبود و رفع شکوک و شباهات از دلها خدمت علماء و حکما بود پس رأی بیضا ضباء بر آن قرار گرفت که حقیر رساله تصنیف نمایم در اثبات قبایح عقاید و اعمالشان و فساد طریقه و افعالشان و واضح سازم که این طایفه ضاله گمراهند و از دین خدا عربی و بریند بطوری که اگر انصاف دهنند بفهمند و حجت خداوندی بر ایشان واضح شود پس این حقیر فقیر داعی دوام دولت قاهره هم شروع کردم بتألیف این رساله شریفه و امید از فضل خداوند مجید چنان است که پسند طبع مشکل پسند حضرت شهر یاری افتد و کتابی وافی و کافی شود برای هدایت آنانی که قابل هدایتند و حجتی قاطع باشد برای آنانی که منافقند و مرتب ساختم آنرا بر مقلده و چند بابی و خاتمه

مقدمه - در مطالبی است که تقدیم آنها در این کتاب لازم است و در آن چند فصل است :

فصل - بدان که محبت هرنفسی وجود خود را جبلی نفس است و می بینیم که هر چیزی که با چیزی موافقت دارد محبوب او میشود

و بدیهی است که چیزی موافق تر از خود شخص با شخص نیست پس محبوبترین چیزها در نزد انسان نفس انسان است پس هر چه او را قوت دهد و او را حفظ کند طالب او میشود و از وصول باو لذت میبرد و هر چه او را ضعف دهد یا او را هلاک کند از او متنفر است بالفطرة و از وصول باو متالم میشود پس از این جهت هر کسی طالب بقاء و سلامتی است و گریزان از فنا و ابتلاءست و این را هر کس در جبلت خود علایه می بیند پس همین که انسان صاحب هوش عاقل باهل این عالم نظر کند و این اختلاف مذاهب و ملل و نحل را بشنود و بشنود که هر یک مدعی نجات برای خودند و هلاک برای غیر خود و آخرتی و جنتی و ناری ذکر میکنند و هر یک میگویند ما درسرای جاویدان ابدآ منعمیم و هر کس مخالفت مانند هالک است و ابدآ معذب است بر خود حتم میداند که بی جوئی این سخنه را بکند و بحکم موعظه حسنہ میگوید که اگر واقعاً هیچ آخرتی نیست و همین موت دنیاوی است که بی جوئی کردن من ضری بعجائی ندارد آنکه از صبح تا شام سخنهای بی فایده می سرایم و بجاهای بی نمر میروم حال از این سخنان میگویم و بمواضع علم این مطالب میروم و اگر آخرتی هست احتیاط خود را کرده ام و طلب حفظ جان خود از آفات کرده ام پس من نباید در این کار اهمال کنم و انگهی که غلت مرگ هم

از پی است و بسا آنکه مرگ غافل در رسد و من اسباب نجات خود را نفهمیده بروم و هلاک شوم پس نهایت جد و جهد را بعمل میآورد و سعی بلیغ در طلب نجات خود مینماید و هر کلمه حقی را که فهمید و یقین کرد و دانست که آن کلمه از اسباب نجات اوست و خلاف آن از اسباب هلاک، آن کلمه را مانند جان شیرین باید در بر گیرد و او را عزیز دارد و از جمیع دنیا و ما فيها آنرا محترم تر دارد زیرا که همه دنیا سراب است و آن آب اکرچه یک قطره باشد پس هر کلمه حقی را که انسان باید باید آنرا گوهر گران بهائی داند که در مشرق و مغرب عالم نظری ندارد و نعمتی بزرگ شمرد و آنرا حفظ کند چنانکه جان شیرین خود را حفظ میکند و آنرا بعثت از دست ندهد و بهر بهائی نفو شد و حرمت آن کلمه را بدارد زیرا که انسان هر چیزی را که حرمت نداشت و بآن بی اعتمانی کرد از دستش میرود و از اسباب حفظ و حرمت آن آن است که گوش بدشمن آن کلمه که شکوک و شباهت باشد ندهد و آنها را بر آن مستولی نسازد و عمل بمقتضای آن بنماید که اگر عمل بمقتضای علم نکردنی آن علم از دست خواهد رفت پس هر کس کلمه حقی را که از اسباب نجات است یافت باید آنرا حرمت دارد یعنی بمقتضای آن عمل کند و فرمان آنرا ببردو آنرا حفظ کند از شر اعدای آن که آن شکوک و شباهت باشد و الا

اسباب نجات خود را از کف داده و با جان خود خصی کرده و چون تو آنرا حفظ نکردی آن هم حفظ تو نخواهد کرد و تو را وا گذاشته از پی کار خود میرود، حال از جمله کلمات حقه که از جمله واصحات شده و ما در این کتاب در صدد بیان و شرح آن با دلیل و برهان نیستیم کلمه توحید خداوند و معرفت پیغمبر او که محمد بن عبد الله است صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین میباشد زیرا که روی سخن با مسلمین و شیعیان است پس آدمی که مذهب تشیع را اختیار کرده و حق دانسته این سه کلمه را که توحید و نبوت و امامت باشد باید چون جان شیرین در بر گرفته و حفظ و حراست آنها را نماید و حرمت آنها را بدارد و بهر لهzo و لعبی از آنها منصرف نشود و هر چه منافی آنهاست از آن گریزان باشد و هر چه موافق آنهاست بآن متمسک شود و با این سه کلمه ابدأ بازی نکند و در حفظ و حرمت آنها اهمال نورزد زیرا که در آن هلاکت ابدی جان است و اگر شخص اینها را یقین ندارد پس اول برود از پی تحصیل توحید پس نبوت و پس از آن امامت و برای معرفت آنها کتابی دیگر بحکم محکم پادشاه دین پناه روحنا فداء سابقاً الحمد لله نوشته شده و چاپ شده و در آفاق منتشر شده و در این کتاب سخن با کسی است که صاحب یقین در مذهب اثنی عشری شده است،

فصل - بدانکه احدي را از خداوند عالم خبری نیست زیرا که او در غیب الغیوب از لیت خود است وحوادث باو راهی ندارند که او را به بینند یا از او چیزی بشنوند مگر آنکه او کسی را برگزیند و او را در کمال بمقامی رساند که قابلیت تلقی از خداوند عالم پیدا کند و انوار و اسماء و صفات و افعال خداوندی برای او منکشف شود و او برای خلق اظهار نماید و سخن از خداوند باو رسد و او بساير خلق رساند و او حال محمد بن عبد الله است صلی الله علیه و آله مسلماً و حاجت بائبات نبوت و سبق رتبه او نداریم هر کس پا بداریه اسلام گذارده اشرفیت او را از کائنات میداند و اول مخلوقات بودن او برای او ظاهر است پس اöst واسطه اعظم میان خدا و خلق و هر چه او بیان کند از خدا همان متبع است پس خداوند او را برگزید از میان بندگان خود و او را بشرف قرب خود مشرف گردانید و بعلیه انوار و اسماء و صفات خود محلی گردانید و او را بسفارت بسوی خلق خود فرستاد و او را قائم مقام خود کرد پس خدا خدای خلق است و او خداوند گار اگر دست از خدا کوتاه است بدامن خداوند گار میرسد پس از این جهه اطاعت او اطاعت خدا شدو معصیت او معصیت خدا و بیعت با او بیعت با خدا و مخالفت او مخالفت خدا و حب او حب خدا و بعض او بغض خدا و معرفت او معرفت خدا و انکار او انکار خدا چرا که

اوست پیدائی خدا در میان خلق ، آنچه او بفرماید همان فرمان خداست و در زمان حضور آن بزرگوار شنیدن فرمان آسان بود و بمشاهده و عیان ممکن بود که سخن از او بشنوند و اما در زمان فقدان آن بزرگوار قائم مقام در حجت و خلیفه و جانشین او عترت طاهره او و سنت جامعه اسلام است که پیغمبر قولی است در میان خلق و قائم مقام خداست و خلیفه خداوند، رد بر خداست و قبول از آن قبول از خدا و اطاعت آن اطاعت خدا و عصیان آن عصیان خدا او عامل بآن عامل برضای خدا و مخالفت کننده واقع در غصب خدا بجهة آنکه مراد از سنت جامعه آن حضرت یقینیاتی است که از او مانده است در میان امت و داخل بدیهیات است که قول اوست و الحمد لله رب العالمین بسیاری از چیزها هست که داخل یقینیات است و از جمله بدیهیات که از سن آن بزرگوار است و هیچ عاقلی را گزیری از آن نیست بلکه بسیاری از آن برای سایر ملل هم ظاهر شده است که یقیناً از دین آن بزرگوار است پس آن سنتهای یقینی که از آن حضرت مانده آنها خداوند گار قولی است برای این امت و بمنزله محمد بن عبد الله است صلی الله علیه و آله و خلیفه است در روی زمین و کلام الله و رضاء الله و حکم الله است و حرمت آن لازم است مانند حرمت خدا و رسول و تصدیق آن تصدیق خدا و رسول است و تکذیب آن تکذیب خدا و رسول

و کسانی که افراد برسول الله صلی الله علیه و آله میکنند ولکن سنت جامعه را تکذیب میکنند مکذب رسول الله میباشند حقیقت و کافرند حقیقت و از اسلام عربی و بریند حقیقت پس آن کس که بگوید مثلًا که اشهد ان محمدًا عبده و رسوله و بگوید شراب حلال است معلوم میشود که این شخص منکر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله بلا تأمل و کافر و مرتد است چرا که تکذیب سنت جامعه را کرده و سنت جامعه خلیفة الله فی الأرضین است و خلیفه رسول رب العالمین است و مکذب آن مکذب خدا و رسول است اگر چه از روی نفاق افراد بنبوت بنماید پس برای هر کس که متدین بدین اسلام است و مقر بخدا و رسول است لازم است که متمسک باین خداوند گار قولی باشد پس کسانی که ادعای اسلام میکنند ولی بر خلاف ضروریات سنت جامعه دینی میورزند و انکار سنتی از سنن بدیهیه را مینمایند از ملت اسلام عربی و بریند اگر چه از روی نفاق اظهار اسلام کنند بلکه کسی که شک کند در کفر چنین کسی آن هم کافر است چرا که شک کرده است که آیا منکر رسول صلی الله علیه و آله کافر است یا نه و این شک در رسول الله صلی الله علیه و آله است و اما آنچه از این دین بحد جامعیت نرسیده باشد و یقینی نباشد که گفته رسول خداست صلی الله علیه و آله یا نه و کسی انکار آن کند کافر نمیشود چرا که یقینی

نیست که از حضرت رسول باشد و انکار آن انکار رسول نمیشود و انکار خدا نمیشود و از این جهه مسائل علمیه در میان علماء همیشه موضع خلاف بوده و هر یک انکار بر دیگری میکرده و زد بر هم میکرده اند و مع ذلك همه یکدیگر را مسلم بل مؤمن بل عادل هم دانسته اند و تکفیری و لعنی برای یکدیگر نمیکرده اند تا در این زمانها که در میان عوام جهال شایع شده که بمحض آنکه کسی یک مسئله فقهی خلاف فتوای فقیه مشخص گوید فریاد میزنند که فلانی خلاف کرده و از منصب پیروزت رفته و مخالفت علماء کرده و قبح در علماء نموده و کافر شده و بر همین و تیره جمعی کثیر از مسلمین را تکفیر کرده خون ایشان را مباح کرده اند و غارت مال ایشان را حلال دانسته اند و هیچ فکر نمیکنند که من حفر بپراؤ لأخیه و قع فیها آنکس که تکفیر میکنند مقر بتوحید و رسالت و آخذ بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و مؤمن متلقی و خائف من الله را بمحض این خیال ، او خویش از ضرورت اسلام پیرون رفته و برخلاف جمیع علمائی شیعه رضوان - اللہ علیهم مذهبی اختیار کرده پس هر کس مخالفت کند سنت جامعه نبوی را مخالفت کرده خدا و رسول را و هر کس در مسائل نظریه چه فرعیه عملیه باشد و چه اعتقادیه خططائی کند کافر نمیشود البته .

فصل - بدانکه سنت جامعه ضروری اسلام یا مذهب نه آن است که جمیع اهل اسلام یا مذهب از سیاه و سفید و بزرگ و کوچک و زن و مرد چنان گویند و در آن جهله برای احدی نباشد زیرا که چه بسیار کوهستانی یا اهل بوادی و قری پیدا میشوند که نمیدانند نماز ظهر مثلاً چند رکعت است بلکه نمی دانند که نماز ظهری هست با وجودی که نماز ابدی بدیهیات این دین است بلکه ضروری آن مسأله است که در میان عقاید مذهب و اعتنا کنندگان بدین بدیهی باشد خواه ضعفا و جهله آنرا بدانند و خواه ندانند و بحدی در میان عقلا شایع باشد که اهل اعتنای بدین آنرا بطور یقین از رسول خدا بدانند و بآن عمل کنند و هر کس که آنرا نداند آنرا بی اعتنا بدین دانند و مقص در معرفت شمرند و اگر اتفاق جمیع اقویا و ضعفا شرط بود هیچ مسأله از ضروریات نبود حتی نبوت محمد صلی الله علیه و آله چرا که آن دختر نه ساله کوهستانی بسا آنکه نمیداند یغامر کیست بلکه چیست پس مناط شیوع مسأله است در میان اهل ملت سلفاً و خلفاً بحدی که جمیع اعتنا کنندگان بآن یقین کنند و مخالفت کننده را جاہل شمرند مثل آنکه وجود کلکته چنان بدیهی شده است از برای اهل ایران که هر کس منکر وجود کلکته شود او را سفیه شمرند با وجودی که بسا آنکه در ایران

جماعتی باشند که نام کلکته در مدت عمر بگوش ایشان خورده باشد مع ذلك برای ارباب هوش یقینی شده و هر کس معاشر ارباب هوش باشد و انکار کند البته از زمرة عقلاء و بی غرضان نیست و البته از اهل غرض است و مخفی نماند که ضروریات اسلام هم تدریجی است و نه این است که جمیع ضروریات از روز اول صدور تا کنون همیشه ضروری بوده بلکه در اول صدور از رسول نمیدانستند مگر بعضی که شنیده بودند یا آنکه بتواتر بایشان رسیده بود و خورده خورده امر بدیهی در میان جمیع اعتنا کنندگان شده پس غسل جنابت را مثلاً در اول امر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرار دادند نمیدانست مگر کسی که شنیده بود یا یقین کرده بود و باقی مردم معذور بودند اگر انکار میکردند حکم بکفر ایشان نمیشد و آن منکران منکر خدا و رسول نبودند و پس از آنکه در میان اعتنا کنندگان بدین شایع و ضروری و بدیهی شد آن وقت منکر آن منکر خدا و رسول و کافرشد پس امر خورده خورده شایع منکر خدا و رسول و کافرشد پس امر خورده خورده شایع شده و مدار حصول یقین است بر عame اعتنا کنندگان بدین پس اگر امروز دختر نه ساله در کنج کوهی ابدأ تداند فصل جنابت را و انکار نماید او مکذب خدا و رسول نیست و مستضعف است و نمیتوان او را تکفیر نمود و از عدل نیست تکفیر او ولی اگر کسی از اهل بحبوحه اسلام و اهل اعتنای بدین انکار غسل جنابت کند کافر

میشود و مکذب خدا و رسول است البته و از دین خارج شده است و بنا بر آنچه عرض شد میشود که امری از امور دویست سال قبل از این مثلاً داخل بدیهیات مذهب نشده باشد و الآن خورده خورده از بدیهیات مذهب بشود و از جمع شدن اخبار و آثار و قرایین احوال کار بجایی بر سد که امر بدیهی شود بطوری که جمیع اعتماد گان بدین اگر عناد نکنند یقین کنند که امر همین طور است و رسول خدا همین دین را آورده پس در این هنگام منکر آن قبل از دویست سال کافر نبوده و حال کافر میشود بعینه مثل حکایت ینگی دنیا که پانصد سال قبل از این از آن اثری نبوده و منکر آن داخل سفها نبود و حار کار بجایی رسیده که هر کس از اهل شعور انکار آن کند داخل سفهاست و مثل انکار وجود مکه است با وجودی که در میان ایران جمیع هستند که اسم ینگی دنیا نشنیدند اند ابداً و مع ذلك وجود ینگی دنیا داخل بدیهیات شده است باری بنا بر یقین انتساب مسأله است برسول خدا که انتساب باو انتساب بخداست و چون انکار ضروری انکار رسول است از این جهه کفر است پس اگر واقعاً انکار رسول شد کفر میشود و الا کفر نیست و اگر شک در آن شک در رسول شد کفر میشود و الا فلا پس مناط یقین آن جاحد شاک است نهایت اگر کسی بگوید که من نماز را واجب نمیدانم و رسول خدا نکفته است که واجب است و اگر

گفته بود من انکار نمیکرم از او نمی پذیرم این مکر را زیرا که بودن نماز قول نبی صلی الله علیه و آله از بدیهیات است و منکر آن منکر پس از یقین است و دروغ میگوید کافر لعین که میگوید رسول خدا نکفته اگر گفته بود من اقرار میکرم و از محض نفاق این سخن را میگوید و اگر بگوید من کلام خدا را مثلاً در رتبه مشیت نمیدانم و سلام دویم را مثلاً در نماز کافی در خروج از نماز نمیدانم و اگر بدانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر این گفته بقول او میگویم این بهیچ وجه باعث کفر نمیشود بلی اگر کسی مسئله را بطور یقین میان خود و خدا حق دانست و گفته خدا دانست بطور یقین بعد انکار کرد عند الله و عند نفسه کافر میشود اگر چه مردم بر او حجتی ندارند مگر آنکه اقرار کند که پیشتر یقین داشتم و حال منکرم وهم چنین کسی که منکر اجماع محصل شود بجهة حصول علم برای او در هنگام اقرار با جماعت بهر حال که مناط یقین انسان است باینکه این قول رسول است و قول خدا است و در ضروریات عندر از اهل اعتنا و بحبوحه اسلام معقول و مقبول نیست و از ضعفا و اهل قری مسموع است مگر آنکه اقراری بر خلاف از او شنیده شده باشد یا بینه بر او قائم شده باشد که پس از اعتراف بیقین چنین کفری ورزیده و بسیار مسائل هست که امر در آنها مشتبه است که آیا بعد ضرورت رسیده یا نه و امر در آنها مشکل

است و بدون تأمل تکفیر منکر آنرا هم نمیتوان کرد و هم چنین هر کاه انسان را از اسبابی و فراینی یقین حاصل شود باینکه فلاں مسأله دین رسول خداست صلی اللہ علیہ وآلہ بعد از آن در آن اسباب و فراین عیوبی چند ظاهر شود و بر خطای چند آگاهی یابد و شک کند در آنچه یقین داشت یا منکر شود آنرا بجهة زوال یقین این کس کافر نمیشود و از این جهت هر یک از علمای شیعه در کتابی ادعای اجماع میکنند در مسأله و در کتابی دیگر خودش از آن مسأله بر میگردد و طوری دیگر میگوید و حال آنکه اجماع آن است که انسان یقین کند از آنکه قول خدا و رسول این است پس چون اصل یقین او زایل شد و اسباب یقین بر هم خورد و یقین برخلاف پیدا کرد یا نکرد این موجب کفر نمیشود و تکذیب رسول صلی اللہ علیہ و آلہ نشده بلکه فهمیده که خود بر خطای بوده و اشتباه کرده و از این جهت برگشته و این عدول دلیل آن است که آن یقین یقین عادی بوده و احتمال خلاف در آن میرقه یا قلن عادی متاخم بعلم بوده بهر حال که این گونه انکار یقین که سبب زوال یقین بسب فساد اسباب آن باشد موجب کفر نمیشود و اما منکر ضروری این ادعا را نمیتواند بکند چرا که در اسباب یقین فسادی عارض نشده و یقین زایل نگشته پس منکر آن منکر رسول است و آن مانند کسی است که رسول را دید و معجزه او را

فهمید و ادعای او را شنید و یقین برسالت او کرده بعد مرتد شده این کس نمیتواند بگوید اسباب یقین من زایل شد و یقین من بر طرف شد پس من معذورم چرا که اسباب یقین اعجاز نبی بود که قائم است و علام صدق بود که موجود است پس منکر نبی بعد از معرفت عذری ندارد چنانکه خداوند میفرماید : و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلماً و علواً . پس منکر ضروری هم اسباب یقینش بر پاست و مع ذلك مرتد میشود و کافر میگردد .

باب اول

در شرح احوال باب خسروان مآب بطور اختصار و اجمال ، بدانکه چون ما معاصر این مرد مفسد دین و دنیا بودیم بر ما لازم است که شرح احوال این مرد را در عصر خود بگذاریم تا آن کسانی که بعد از ما می‌آیند و از احوال این مرد اطلاع ندارند و او را ندیده اند و چیزی شنیده اند از احوال او با علم و اطلاع باشند و احیاناً اگر کسی از اتباع او بماند بقول او مغروف نشوند و گمان نکنند که این مردی بود و راه اشتباهی در وجود او و صفات و اعمال او بوده ، بدانکه معلوم و معروف است که در چند سال قبل شخصی از اهل شیراز پیدا شد مسمی بمیرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز که قلیل تحصیلی کرده بود و از قرار مذکور فی- الجملة ریاضتی کشیده بود و مردی از عرض طلب بود و مثل بعضی

طلب خود بین خود را عالم خیال کرده و در همین خیال مبالغه کرده بود تا آنکه مایخولیا او را باین راه و داشته بود که ادعای قطبیت و کمال کند و قومی از طلاق جهال هم باو ملحق شده از اطراف بشیراز رفته بودند نه بقصد او و اتفاقاً او را دیدند و فی الجملة حسن ظنی باو پیدا کردند چون او قومی از طلاق را برگرد خود دید از عدم ظرفیت در حد خود نگنجید و بر ادعا افزود خورده خورده ادعای بایت برای امام غایب کرد و خود را نایب خاص امام قرار داد و آن طلاق جهله هم تمکین کردند و اصل این ادعا بجهة طول زمان غیبت مردم را بهیجان میآورد پس بعضی مردم هم بحر کت درآمدند و اتباع او هم نام او را پنهان کردند و بمردم میگفتند که اینک نایب خاص حضرت صاحب الامر ظاهر شده و اینک ما بخدمت او رسیدیم و اینک ظاهر خواهد شد و عدل را در عالم منتشر خواهد کرد و جهاد خواهد نمود ولی نام او را بروز نمیدادند و بمقتضای الا نسان حریص علی ما منع مردم حریصتر شدند در طلب او و انگهی اشار و مفسدین که چون بشنوند که جهاد خواهند کرد بسیار حریص میشوند پس مردم مهیای لقای او شدند و طلاق ملاقات او گردیدند و آن طلاق مفسد بی دین هم در مجالس و محافل مردم را تحریص و تشویق و ترغیب در امر او میگردند تا پرده از روی کار او

بر داشتند و نام او را بردنده مردم نزد او رفتهند و چون این ادعای خام را کرده بود که نایب خاص است خود را مفترض الطاعة قرار داده بود و میگفت اطاعت من بخصوصی و شخصیتی واجب است و جمیع این امت باید مرا بشناسند و دو بمن آیند و اعون و انصار من باشند و چون خواست که با این ادعا چیز تازه هم داشته باشد بنا کرد عبارتها بر سبک قرآن ساختن و سوره یوسف را شرح کردن و صدو ده سوره ساخت برای شرح سوره یوسف که شرح آنها مزخرفات و اباطیل بود و جمیع کسانی که فی العملة مغلوط مزخرف بهم باقته است که اسباب مضحکه است و عوام عجم که نمیفهمیدند و آن طلاق هم که خود اهل غرض بودند بدیل آنکه چون آن مرد سوره سوره نامر بوط مینوشت آن مریدان اصلاح میگردند و بقدر عقول خود غلطهای آنرا درست میگردند و مع ذلك خداوند او را رسوا کرده بود و مملو از غلط بود و اصلاح پذیر نبود خلاصه در اول خودش نایب بود و کتابش هم شرح سوره یوسف، دید مردمی که باو گرویدند احمق تر از اینند و از این بیشتر هم بار میبرند خورده خورده از قرار نوشتهای منسوب باو که در اطراف منتشر شد گفت من همان امام غایب منتظر شما هستم که از شکم مادر سر در آورده ام و باین شکل

بروز کرده ام و اختیار با خود من است بهر شکل و هر جا و هر طور که میخواهم بروز میکنم حال خواسته ام که از شکم مادری سر بیرون کنم و عوام گوساله هم چون آن طلاق با غرض را دیدند که تسلیم میکنند و این نامربوطها را اصلاح و تحسین میکنند تصدیق کردند و چون مشکلاتی از او سؤال میکردند و جواب نداشت از آنها در جواب آنها مهملاط معمای کونه مینوشت که هیچ از آن نفهمند و چون در عبارت غلطهای بسیار داشت باو میگفتند اینها غلط است میگفت عربی هفتاد قسم است این هم یک قسمی است و آن گوسالها هم قبول میکردند و چون دید که غلطهایش از عند و اعتذار گذشت و مردم اعتراف میکنند از فرار نوشتچات منتشره گفت من قطب روزگارم و همه عالم برگرد من میکردند و باذن و اجازت من حرکت میکنند جمیع حروف و کلمات آمدند پیش من سجده کردند و من همه را مرخص کردم که هر یک معنی دیگری را بدنهند و خاصیت دیگری را به بخشند، برو معنی لیا بعد و بزن معنی بخورد داشته باشد و بگتو فایده بشنو دهد و هکذا و چون آن گوسالها از این هم تمکین کردند آسوده شد و هر مزخرف و نامربوطی خواست بهم بافت حتی آنکه بقول خودش قصيدة ساخته که اگر کسی شق القمر بنماید و از سنگریزه صدا بشنواند و آن مزخرفات را شعر و موزون

بنامد معلوم میشود که همه کارهایش حیله و چشم بند بوده آن کونه قصیده و شعر هم برای ایشان آورد و تمکین کردند و احمقان و اصحاب فتنه روز بروز بیشتر شدند خودش خورده کویا باور کرد و باز در حد خود نگنجید بخيال جهاد افتاد بنای دعوت بجهاد را گذاشت و با طراف کاغذ نوشت و مردم را بجهاد خواند از آن جمله کاغذی بخود نوشت بخط خودش و بیکی از طلاق مریدین خود داد که آورد و الات موجود است و مرا بنصرت خود خواند و حکم کرد که من بمؤذنان بگویم که نام او را در اذان بیزند و چون آن رافع آمد از هر جهت جواب آنرا دادم و او را مخدولاً منکوباً روانه نمودم خلاصه دید که مردم از این هم گوساله ترند و از این هم بار بیشتر هیبرند از قرار نوشتچات منتشره منسوبه باو ادعای نبوت کرد و خودش پیغمبری مستقل شدو از آن مزخرفات برای خود وحی نازل کرد و قرآن آورد و شریعت قرار داد و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرد دید گوسالها تمکین کردند باز از قرار نوشتچات منسوبه باو گفت من افضل از محمد بن عبد الله میباشم و من در مقام نقطه ام و او در مقام الف و قرآن من افضل از قرآن محمد است اگر محمد تحدی کرده که یک سوره مثل قرآن او کسی نمیتواند بیاورد من تحدی میکنم که کسی مثل یک حرف از قرآن من

نمیتواند بیاورد باز دید احمقان تمکین کردن و کسی معرض نشد یا ک دفعه از قرار نوشتگات منتشره ادعای خدائی کرد و جان خودش را از تقیه خلاص کرد و باز گوسالها تمکین کردن و ارباب فتنه بدورش جمع شدند و آتش فتنه مشتعل شد و خروجها کردن و مسلمانان را کشتن و اگر نه اهتمام پادشاه اسلام پناه بود که در دفع فتنه ایشان کوشیدند و اطفاء نائره ایشان نمودند هر اینه جمیع ایران را فاسد کرده بودند و چه بسیار خون مسلمین را که میریختند و چه بسیار مال مسلمین را که بفارت میبردند و چه بسیار فروج مسلمین را که بحرام صاحب میشدند و بکلی تا حال دین را پا مال کرده بودند ولی خداوند عالم توفیق داد پادشاه اسلام پناه روحنا فداه را و بر حسب الاسماء تنزل من السماء نصرت دین نموده جمیع سر کشان آنها را بقتل رسانیده و باقی دیگر که جسته گریخته یا از تقیه پنهانی اگر بود فرار بر قرار اختیار کرده از مملکت ایران رفته در بغداد منزل گزیدند و در آنجا بنای دعوت گذارند و از اطراف مفسدان گرد ایشان جمع شدند و بنای فتنه در دین و دنیای مردم گذارند، دین مردم را بشبهات کاسده خود فاسد کردن و دنیای مردم را بقتل و جرح و اذیت فاسد کردن و دولت روم معرض آنها نشده غافل از این شدند که اینها دین اسلام را که فاسد کردن و مسلمین را هم که در هر پناه و سر راهی

میکشند و اذیت خلق مینمایند و بودن ایشان مصلحت ملک نیست باز پادشاه اسلام پناه بغيرت حمایت ملت و دولت از آن دولت خواهش فرمود که آنها را از بغداد کوچانیده بیرون و در جائی حبس کنند و رؤسای ایشان را از بغداد کوچانیده بروم بردن و در قریه از قرای آن مملکت جا دادند و این هم باز غلتی از اهل روم است چرا که نوشتگات آن رؤسا باز باطراف بلاد میروند و باز امرها بفساد میکنند چنانکه در این روزها باز در هرجا جمع آمده اند و بنای شورش را گذارده اند و چون بسمع مبارک اعلیحضرت اقدس شهریاری رسید باز فی الفور امر فرمودند بقلع و قمع آنها و در هر جا هر کس که بروزی کرده بود گرفتند و در کار گرفتند و چون ملاحظه فرمودند که خوب بود که اصل این شبهه از دلهای مردم میرفت و مردم آسوده میشدند و از این خیال بکلی بیرون میرفتند و این نمیشود مگر آنکه علما در صد ابطال شبهات آنها برآیندو در درسهای خاص و عام مسائل ایشان را طرح کرده جواب ایشان را بدھند و بجهة شیوع این ابطال کتب تصنیف شود و در اطراف منتشر شود شاید اصل شبهه از دلهای مردم برود و بفهمند و بدانند که اهتمام حضرت شهریاری در افنای این سلسله نه محض حفظ دولت است بلکه عمدۀ مقصود بالذات حفظ ملت است و اینها عدو دین اسلام و دباینده مذهب اثماند و چه میشود

که دفع ضرر ایشان از دولت هم بشود و چون علماء هم در این امر مساعدت کنند همه کس خواهد فهمید که دفع حضرت شهریاری مر ایشان را از اهم مهام اسلام بوده و هست و واجب است در حفظ ملت و دولت که سعی فرمایند که این مفسدین را از روی زمین هم بر اندازند و از این جهه که حقیر سینه خود را سپر بلاکرده مدت‌های مديدة در منبرها و درسها ابطال این مرد را بر خواص و عوام ظاهر کرد و کتابهای بسیار نوشتم و در اطراف ایران و آذربایجان و خراسان و عربستان و هند و غیره فرستادم و جمع کثیری را بحول الله از این ورطه رهانیدم و کسی دیگر اقبال نکرد و اهتمام ننمود پس باین ملاحظات حکم محکم صادر شد که حقیر باز کتابی بنویسم و بنظر مبارک انور بر سانم تا منتشر شود شاید دولت روم هم متذکر شده بر آنها هم فساد امر این جماعت واضح شود و بدانند که اینها اعدای خدا و رسول صلی الله علیه و آله هستند و مخرب ملت و دولت و مفسد عباد و بلادند و بجهة غیرت اتحاد دین در دفع و قلع و قمع آنها بکوشند و آنها را بخود و انگذارند و بحمایت دین اسلام اعداء دین را از صفحه جهان بر اندازند، این مختصری بود از احوال این باب خسران مآب و اتباع او که ذکر آن اولاً لازم بود.

* * *

باب دویم

در ذکر ادله که دلالت بر بطلان این فرقه و ارتقاد ایشان و خروج ایشان از دین اسلام مینماید و در آن چند فصل است:

فصل - بدانکه اول دلیلی که دلالت میکند بر بطلان طریقه این مرد این است که از جمله بدیهیات اولیه اسلام است و مسلمین را در آن خلافی نیست که حضرت پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است و این نص کتاب است که میفرماید: ولکن رسول الله و خاتم النبین. و این آیه مجمع عليها است و این مسائل اوضح و اعظم ضروریه اسلام است که نبوت بوجود مبارک او ختم شده دیگر نبیی بعد از او مبعوث بنبوت نمیشود و وحی منقطع شده و دیگر وحی بتأسیس شرعی نخواهد شد و دین او آخری ادیان عالم است و کتاب او آخری کتابهایی که از آسمان نازل شده و کسی که انکار این مسائل را کند از مذهب اسلام خارج است و از این مرد ادعای نبوت معروف است و معروف است که مدعی وحی بوده که بر این نازل میشود چنانکه در کتاب خود گفته که ما بتوهی کردیم چنانکه بمحمد وحی کردیم و به پیغمبران قبل از او، و این عبارت صریح در ادعای وحی است مانند همان وحی که به پیغمبران میشده و در جاهای عدیده از کتب منسوبه باو مذکور است که وحی بسوی او میشود

بدون واسطه ملک و این ادعای نبوت است چرا که نبی کسی است که خبر دهد مردم را از خدا و کتابی آورده که میگوید معجز است و جن و انس مثل یک حرف بلکه یک نقطه از کتاب مرا نمیتوانند بیاورند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین ادعائی نفرمود نهایت فرمود اگر جن و انس جمع شوند مثل این قرآن نمیتوانند آورد و آخر تحدی آن بزرگوار مثل سوره بود که چون دید قوم از مثل کل قرآن عاجز شدند اول ده سوره از ایشان خواهش کرد دید از آن هم عاجز شدند بیک سوره اکتفا کرد و نیاورند و نتوانستند بیاورند و این مرد از راه جهالت که قاعدة تحدی را نمیداند میگوید جن و انس مثل یک حرف از حروف کتاب مرا نمیتوانند بیاورند بلکه مثل یک نقطه مثل کتاب مرا نمیتوانند بیاورند، هیچ عاقل این را معجز قرار میدهد؟ آیا مردم از گفتن الف وباء عاجز بودند و انگهی که کتاب او مشحون باغلاطی چند است که همه اطفال مکتب میدانند و آنقدر مغلوط و نامربوط است که اصلاح پذیر نیست و خودش از اغلاطش بتنگ آمده آخر گفت که من حروف و کلمات را مرخص کرده ام که هر یک عمل دیگری را کنند او خیال کرد که جمیع مردم مثل آن چهار نفر احمق که تصدیق او را کردند میباشند و از این غافل شد که :

خورده بینانند در عالم بسی واقنده از کار و بار هر کسی مردمان صاحب هوش در عالم بسیارند و مربوط را از نامر بوط تمیز می دهند خلاصه مع ذلك حلال کرد بر خلق چیزی را که خدا حرام کرده بود و حرام کرد چیزی را که خدا حلال کرده بود و این هم تشریع و بدعت و ضلالت و کفر است بافق علماء و آنگهی که این را دین فرار دهد و شمشیر از پی آن بکشد و قبول کننده را بنوازد و انکار کننده را بکشد و هر کس ادعای وحی و وضع شریعت کرد و کتابی آورد و نسبت بخدا داد مدعی پیغمبری است و بعد از خاتم انبیاء ادعای نبوت کفر محض است و ارتداد خالص بدون شبیه پس مدعی این امور در اسلام از مسلمین کافر و اجبار القتل با جماعت علمای اسلام و عجتبر آنکه مدعی آنست که این کتاب مزخرف او افضل از قرآن است خداوند این طور رسوا میکند اهل بدعت و ضلالت را و آن سوژه که برای من نازل کرده بود و بواسطه ملا محمد علی نام مازندرانی فرستاده بود و بخط خودش نوشته بود و مراد آنجا امر کرده بود که فشون بردار و بفارس بیا و حکم کن که در اذانها اسم مرا قرین اسم خدا و رسول کنند در همان یک سوره بیست غلط بود و حقیر همان سوره را عنوان کرده کتابی در شرح آن کاغذ نوشتم و غلطهای آنرا واضح کردم و آن ملا محمد علی را مخدنو لا منکوباً روانه کردم و هم چنین

ملا صادق نامی خراسانی را فرستاد بکرمان با چند سوره بر سبک قرآن و چند دعا بر سبک صحیفه سجادیه و چند خطبه بر سبک نهج البلاغه و اینها را اسباب معجز خود قرار داده و حقیر در مجلسی عالم او را آورده کقتم کلام طرفین را بنویسند تا صورت مجلس رساله شود خلاصه او هم مفترض شد و بر عوام و خواص بطلان او واضح شدو از کرمان رفت و الحمد لله تا کنون یک نفر بابی در کرمان نیست بلکه در یزد هم کمیاب است و شاید نباشد زیرا که مدتها در آنجا در موعظه و درس ابطال آن مرد را بر جمیع خواص و عوام ظاهر کردم باری این ادعای رسالت او اوضاع ادله است بر کفر مدعی بطوری که حاجت بدلیلی دیگر ندارد.

فصل - و از جمله ادله بر کفر او اینکه خود را مفترض الطاعة دانسته و مدعی آن است که بر جمیع خلق واجب است که ایمان باو نیاورند و اطاعت او را نمایند و او بطور خصوصیت و شخصیت واجب الطاعة میباشد و از اولی الامر است و مردم را امر بجهاد کرد و خون منکرین خود را مباح کرد و قتل مسلمین را واجب کرد اگر ایمان باو نیاورند و شک نیست که در زمان غیبت هیچ کس مفترض الطاعة ولازم الطاعة نمیشود و احدی از علمای شیعه تا کنون خود را واجب الطاعة ندانسته اند و مفترض الطاعة چهارده نفر معصومند و سایر علمای شیعه راویان اخبار و ناقلان

آثارند نه مدعی سلطنت و ملک داریند و نه مدعی جهاد و کشور گیری نهایت اوج ادعای علمای شیعه این است که ما علمی تحصیل کرده ایم و کتاب و سنت را بقدر قابلیت خود فهمیده ایم هر کس طالب مسائل دین خود است پیش ماست باید از ما بگیرد چرا که آن مسائل پیش ما یافت میشود نه پیش بقال و نانبا و در مملکت هر کسی صنعتی دارد یکی آهنگر است هر کس آلات آهنی میخواهد پیش او بایدش رفت و یکی کفش دوز است هر کس کفش می خواهد نزد او بایدش شد یکی هم عمر خود را صرف میکند و احادیث ائمه سلام الله عليهم را ضبط میکند هر کس علم دین میخواهد باید از ایشان بگیرد و این صنعت مخصوص یک نفر نیست در هر بلدی علمای بسیار هستند و هیچ یک مفترض الطاعة نیستند و ادعای صاحب الامری ندارند و این مرد مدعی آن شد که او بطور شخصیت و خصوصیت مفترض الطاعة هست از جانب خدا با وجود عدم علم و بصیرت و خبرت در دین و هر کس ایمان باو بیاورد مؤمن و هر کس ایمان نیاورد کافر است و قتال او واجب و در زمان غیبت کبری با جماعت علماء جهادی نیست و هیچ عالمی را جائز نیست که شمشیری بکشد و جهادی کند و قشونی جمع کند مگر در رکاب ظفر انتساب پادشاه اسلام پناه دفاع از حوزه اسلام کنند و نصرت مذهب نمایند و دفع شر ملل خارجه از نفور .

مسلمین نمایند و این جهاد نیست بلکه دفاع است پس این هم یک دلیل کفر اوست و عرض شد که کاغذ بخط خودش نوشته و آدم بخصوص نزد من فرستاده که قشون مسلح و مکمل بر دار و بیا بفارس و کاغذش الآت نزد من موجود است و اقوامش در یزد شهادت دادند که خط خود اوست.

فصل - و از جمله ادله کفر او این است که با این ناتوانی و جهالت و عجز دینی آورد و خلق را با آن دین دعوت کرد و تولا و تبرای او بر این دین واقع شد، مقر بخود را ناجی و منکر خود را هالک خواند و حضرت باقر عليه السلام میفرماید در معنی ادنای شرک که آن آنست که به استه خرما بگوئی سنگ ریزه و سنگ ریزه بگوئی استه خرما و این را دین خود قرار بدھی . پس اگر کسی استه خرما را بگوید سنگ ریزه و این را دین خود قرار دهد مشرك باشد چه خواهد بود حال آنکس که دینی بعد از دین اسلام آورد و اقترا بر خدا و رسول بنده و خود را بشخصه مفترض الطاعة داند و مقر بخود را مؤمن و منکر خود را کافر و واجب القتل شمرد معلوم است که اعظم کفر برای کسی است که این ادعای میکند و این ادعای امامت بلکه نبوت است و حضرت صادق عليه السلام فرمودند که هر کس ادعای امامت کند و از اهل امامت نباشد کافر است و الحمد لله که صحیح شد فرمایش

دیگر حضرت صادق عليه السلام که فرمودند غیر امام بحق هر کس ادعای امامت کند خداوند عمر او را قطع میکند و الحمد لله که بهمت پادشاه جمجاه عمر او تباہ شد و از صفحه روزگار برافتاد و با امال خود فرسید و هم چنین اتباع این مرد در این اعتقاد مشرك میشوند بجهة آنکه حضرت صادق سلام الله عليه میفرماید هر کس شریک کند با امام بحق امام ناحقی را مشرك است بخداؤند عالم باری همین ادعا خود دلیل کفر است زیرا که بدیهی مذهب شیعه است که ائمه دوازده نفرند و نسب هر یک معروف و هیچ یک پسر فلان شخص شیرازی نبوده و نیست و بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست و بعد از دین او دینی نه .

فصل - بدانکه شخصی که سخنی میگوید خالی از دو قسم نیست یا آنست که از غیر نقل میکند یا آنست که از نزد خود میگوید اگر از غیر نقل میکند از او علائم صدق روایت را باید طلبید و همین که معلوم شد که صادق است دیگر بر او چیزی نیست و طرف سخن آن شخص صاحب سخن میشود و با او باید سخن گفت و بر راوی حرجی نیست و اگر صدق او معلوم نشد بکلام او اعتنا نباید کرد و از او نباید پذیرفت و یا این است که شخص سخن را از پیش خود میگوید در این هنگام بر اوست برهان برای حقیقت قول خودش ، اگر آورد قبول میکنیم و اگر نیاورد

رد میکنیم و مثل این بسی واضح است یکی میگوید که پادشاه چنین فرموده از او دلیلی بر این سخن نمیخواهیم مگر آنکه راستی قول خود را بر ما واضح کند که بهمیم درست روایت کرده اگر درست روایت کرده دیگر بر او حرجی نیست و او میرود برای خود و ما اطاعت سلطان را میکنیم و بفرمایش او عمل میکنیم و یکی خود ادعای سلطنت میکند و سخن را از پیش خود میگوید و از سلطانی روایت نمیکند اگر این کس اسباب سلطنت را مهیا دارد و ملکی و رعیتی و دولتی و مکنتی دارد سلطان است و الا دروغ میگوید و ادعای باطل مینماید حال این شخص این سخنها را که گفته اگر روایت از کسی است علامات صدقش کو و اگر ادعای خودش است برهان حقیتش کو؟ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آنچه از من نقل کنند و روایت کنند اگر مطابق با قرآن است من گفته ام اگر مخالف با قرآن است من نکفته ام. حال گفته های این مرد که از قرار مذکور جمیعاً دد قرآن است و آوردن بدعتها و حلالها و حرامها برخلاف کتاب است پس اگر روایت میکند این علامت کذب و روایتش خلاف کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل است دیگر چه راه صحبت بافی ماندو اگر از پیش خود ادعائی دارد و روایت از نبی و ولی نیست بر اوست اقامه برهان بر حقیقت لکن امروز بر ما نیست قبول

از او چرا که قبول از او رد بر رسول خداست و انکار اوست پس او را برهانی بر حقیقت خود نیست و محال است که برهانی برای این کس باشد و بدون برهان خداوند عالم حقی بسوی خلق نمیفرستد پس این شخص کاذب است و تصدیق کننده او از حله عقل و فهم عربی و بری.

فصل - بدانکه از جمله تفضلات الهی آنست که این مرد و اتباعش از بعضی شعبدها و حقه بازیها هم عربی و بری بودند چه جای کرامات حقه که اگر اینها در دنیا یک شعبده و حیله هم میداشتند عوام کالاً نعام آنرا بمعجز عیسی و موسی میرسانند و اضعاف اضعاف آنرا بر آن اضافه میکرند و نقل میکرند حتی آنکه همسر یک رمال قال کیر هم دمل نمیداشتند بلکه همسر پیره زنها فال نخود هم نمیداشتند و از این جهة هر وعده هم که کردن خلاف شد و هر چه گفتند که از مکه خروج میشود یا از کربلا یا از نجف خلاف شد و در بلاد هر چه هم عهد شدند و روز معینی را قرار خروج دادند همه خلاف شد و این از الطاف غیبی الهی است و اگر این مرد یک سوره جعل کرده بود و در آن وعده معینی کرده بود و میشد اینها ایران را از آن کرامت پر میکرند و آنرا اخبار بغیب قرار میدادند و حال آنکه رمالها و پیره زنها هزار از این خبرها داده اند و شده است و حقه بازها هزار عمل

شبيه بکرامات ميکنند که عقول حيران ميماند و بيچاره ها هيج
ادعائي هم ندارند و حمد خدا را که اين بايه از اين شعبده و رمل
و فال هم عري و بري بودند و شكر خدا را که اين مرد مساوي
يک طفل مكتب صرف و نحو نميدانست و در قوه او نبود که يك
صفحه عبارت فصيح بنويسد اگر نه عالمي را بتنيگ مياوردن و
خداؤند چنان رسوا کرد ايشان را که يك عبارت فصيح و بلينج بلکه
يک كاغذ که املاي خطى او درست باشد اين مرد توانست بنويسد
و رسای خاص و عام شد.

فصل - چيزی که مکرر ميشنوم که مردم میگويند و از اين
حيرانند آنست که میگويند اگر اين مرد کسی نبود پس از
چه اتباع او همه تن بمرگ دادند و از او تبری نکردند و اورالعن
نکردن جواب عرض ميکنم باين جماعت که شما اتباع او را قیاس
با خود ميکنيد می بینيد که شما جان خود را دوست میداريدي و دائم
بناز و نعمت تن خود را می پروريدي و تن خود را بر دنيا و ما فيها
ترجيع ميدهيد آنگاه تعجب می کنيد که چگونه تن بمرگ دادند
و تبری نکردن چه بسيار مردم هستند که جان ايشان نزد ايشان بقدر
يک پياز قابلیت ندارد و برای يك پياز جان ميدهند و بغیرت آنکه يك
كلمه سخن ناملايم نشنوند خود را ميکشند، اين همه زنها برای هم
چشمی همشوی خود تریاک میخورند و خود را ميکشند و در ولایت

ماآن سال که مرحوم امير توپخانه آمده بود و با بلوچ دعوا کرد
و سيصد نفر ايشان بر روی يك تلي محصور شدند زن و بچه خود را
نشانيدند و گردن زدند بعد از آن نماز بجماعت نگردند بعد دو دو
ازتل فرود آمدند و دعوا کردند تا جمیع آنها کشته شدند و خم با برو
نياوردند و چه بسيار از اهل مذاهب باطله را در بلاد محاكم گرفته اند
و نشانيده اند و گفته اند تبری از مذهب خود کن والا تراميکشيم
تبری نکرده و آنها را کشته اند مگر نیست که نقل ميکنند
که قشون فرنگي بجهة دوام طبل زدن يك يك خود را برو خانه
انداختند تا جمعي باين واسطه افتادند و مردند اگر گوئی از ترس
بوده گويم ترس از مرگ اگر بوده که اين مرگ حاضر در پيش
روي اوست و باختيار ميرود مگر خوارج نهروان که با حضرت
امير عليه السلام دعوا کردن تا دانه آخر کشته شدند هيج حقی
ديده بودند؟ اينها و سوسه شيطان است و آن کسی که از
اينها مضطرب ميشود و تعجب ميکند اگر خودش باي شود خود
را بکشتن نخواهد داد و لعن هم ميکند و تبری هم ميکند
زيرا که جان خود را دوست ميدارد چنانکه الآن جمعي باي
هستند و از سطوت انتقام پادشاه زمان لعن هم ميکنند و تبری هم
ميکنند و جان خود را دوست ميدارند و اگر از حقيت مذهب باب
بود بايستى اينها هم لعن نکنند تا کشته شوند.

فصل - از جمله اسباب کفر این مذهب آنکه این مرد از قرار نوشتگات منتشره بکلی حکم قرآن و شریعت خاتم الانبیاء را منسونخ گرفته و شریعتی دیگر آورده و میگوید تا حال هر کس بر شریعت قرآن بود ناجی بود اما امروز باید همه مردم از آن عقاید و اعمال منصرف شوند و بشریعتی که من آورده ام راه روند و جمیع آنچه میگفته اند همه را ترک کنند حتی قول لا اله الا الله را و بیایند ایمان بمن بیاورند و بشرع جدید عمل نمایند چنانکه در سوره مزخرفی نامر بوظی میگوید و من یرزق من بعد بما قد رزقا من قبل من کل ما هم به لیدینون فاوئلک هم لا یحل عليهم بما قد نزلنا من قبل فی القرآن انا کنا نستنسخ ما کنتم تعاملون انا قد اشأنا نشأة الآخرة و ارفعنا کل ما کان الناس به لیدینون قل ان الهواء يطهر کم كما يطهر کم الماء ان یا عباد الله فاشکرون و من یعمل بعد ان یوصل اليه حکم ربک فلا تقبل عنه من شيء و ان یومئذ کل مثل الذين اوتوا الكتاب من قبل مالهم من حکم الا من یدخل فی دین الله و کان من المخلصین و من يتلو آیة من الكتاب او یروی حدیثاً من بعد یبرید ان یعمل به فاوئلک مثلهم کمثل الذين کانوا من قبل فسید خلهم الله ربهم فی دین الحق انه کان علی کل شيء قدیراً تا آخر عبارات رکیک مزخرف شن و این عبارات صریح است در نسخ قرآن و عدم قبول آن اعمال امروز

ودر جاهای دیگر هم صریح گفته است و هر کس تصدیق کند این قول را تکذیب کرده است محمد بن عبد الله را صلی الله علیه و آله یقیناً و تکذیب کرده است خداوند را زیرا که ضروری مذهب اسلام است اینکه این نبی آخر انبیاء است و این دین آخرادیان است و حلال محمد حلال است الی یوم القيمة و حرام محمد حرام است الی یوم القيمة و این جهال شنیده اند حدیثی که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه یائی بشرع جدید و کتاب جدید هو علی- العرب شدید و ندانسته اند که او بنسخ دین جد خود بر نمی- خیزد او همین دین اسلام را تجدید میکند و هرچه از آن بواسطه آراء فاسد شده باشد اصلاح میفرماید و قرآن را چنانکه نازل شده روز اول اظهار خواهد کرد و آنچه در آن تحریف و تغییر باشد بیرون میکنند همان قرآنی را که بر جدش نازل شد میآورد چنانکه نازل شده و این مرد چون این حدیث را شنید و خواست ادعای صاحب الامری نماید خواست شرع جدیدی بیاورد و قرآن جدیدی اظهار کند که از نامر بوظی و مزخرفی بر عرب تصدیق آن شدید باشد و از این غافل شد که گرچه باشد در نوشتن شیر شیر گر اما ،

آن یکی شیری است کامد میخورد
آن یکی شیری است کامد میخورد

نه هر که سر نتراشید قلندری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه داری و آئین سروی داند

و عجیتر از همه آنکه میگوید که حاصل دنیا گذشته و ظهور شده

و حالا ایام رجعت گذشته و قیامت شده در آن فقره که میگوید

اذا قد انشأنا نشأة الآخرة و ارفعنا كل ما كان الناس به ليدينون

و بعد از مزرعفاتی چند باز میگوید اللهم قد قضى خمسين الف

سنة يوم القيمة فإذا لا جعلنى النار لمن قد دخل الباب نوراً رحمة

من عندك اناك كنت ذار رحمة عظيماً باري آن قدر از این مزرعفات

گفته است که اگر کسی بخواهد همه را ضبط کند باید جمیع

نوشتجات این مرد را بنویسد .

فصل - برای اتمام حجت ورفع عندر اتباع این مردمینویسم که

کلیهً يا شما منکر شوید خاتم انبیا را که اصلاً پیغمبر نبوده

و هنوز عصری است که پیغمبران میآیند و جان خود را و خلق

را خلاص کنید تا خلق هم تکلیف خود را بدانند اگر چه بر فرض

جواز آمدن نبی هم باز چنین اشخاص نبی نمیشوند بلکه داخل

علماء محسوب نمیشوند بلکه داخل عقلاً معبد نمیشوند ولکن در

مقام تردید مسئله میگوییم اگر گوئید محمد بن عبد الله صلی الله علیه

و آله نبی نبوده مذهبی میشود برای شما خواه حق و خواه باطل
و اگر اعتراف کردید که نبی بوده باید صادق باشد حکماً و معصوم
باشد و آنچه از او صادر شده حق باشد ، در کجا قرآن خود گفته
که دین من بعد از هزار دویست و کسری منسوخ میشود؟ و کجا
گفته وحی جدید خواهد آمد؟ و کجا گفته که افضل از منی خواهد
آمد؟ بلکه گفته : ولكن رسول الله و خاتم النبیین . و گفته : ان الدین
عند الله الاسلام . و گفته : و من يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه .
اگر گوئی که اخباری که بظهور مهدی عجل الله فرجه داده اند
همه همین است و منم مهدی چنانکه گاهی باب چنین میگوید
کویم مهدی از نسل امام حسن عسکری است نه میرزا علی محمد
پسر میرزا رضای بزار شیرازی و اگر گوئی که او بهر صورتی که
خواسته بروز کرده گویا ذیگر امان بر احدي نخواهد ماند فلان
بقال هم میگوید من صاحب الأمر و بصورت من بروز کرده تفاوت
صدق و کذب در کجا است؟ اگر تفاوت بظهور علامات است اما
علامات آفاقی که ائمه سابقه فرمایش کرده اند بطور ظاهر که
واقع نشده و اگر تو تأویل میکنی آن بقال هم برای خود تأویل
میکند و میگوید صاحب الأمر منم و تو هم دجالی و آمده مردم
را کمراه کنی و ادعای خدائی هم میکنی و مردمی که از پی تو
آمده اند اتابع دجالند جواب این بقال چیست؟ و اگر علاماتی است

که در نفس تو ظاهر است علامت حقیقت سه چیز است یکی علم و یکی عمل و یکی معجز، اما علم بشهادت جمیع علماء تو از علم خالی هستی حتی آنکه همسر یک طفل مکتب عربی نمیدانی و در نوشتگات تو که نزد ما هست بخط تو املا نیست و حروفی را که بچشم باید تمیز داد تو غلط مینویسی و علمیت نداری و فصاحت و بلاغت نزد تو نیست و ادنای طلاب ا Finch از این سوره های تو جعل کردند و نسبت بتو دادند و مریدینت گرفتند و خوانند و گریه کردند آخر معلوم شد جعلی بود و همه باشان خنده دند و اگر گوئی علما نمیفهمند میگوییم پس آن بقال هم مزخرفی چند بهم باشد هر چند علما میگویند که اینها نا مربوط است بقال میگوید شما نمیفهمید و عقلتان فاصل است حال میزان چیست و بچه باید حق و باطل را تمیز داد اگر عمل است مردم متقدی در عالم بسیارند که اعبد و ازهد از اویند و انگهی که ماعبادت و زهد را اطاعت شریعت محمدی میدانیم و این مرد نسخ این شرع را کرده و مردم را کافر خواند پس نزد ما هر کس قتل مسلمین را حلال داند و مال مسلمین را غارت کند و فروج مسلمین را مالک شود و دین مسلمین را تغییر دهد ما او را افسق فساق بل اکفر کفره میدانیم از عمل چگونه این مرد را بشناسیم و اگر بمعجز باید شناخت معجزی هم که ندیدیم بلی در همه جا میگوید و مینویسد که این کتاب من معجزه است و جن

و انس نمیتوانند بیاورند مانند آن، آیا خودش باید بگوید که آورده شما مثل آورده من نیست یا عقا این مثال است را باید بفهمند حال دیدیم که اشخاص بی سواد سوره ها جعل کردند که بسیار ا Finch و ابلغ و شیرین تر از این سوره ها بود و انگهی که علما و عقا این سوره ها را داخل مزخرفات میدانند و برای سخريه و خنده در مجالس میخوانند و هر طالب علم مبتدی میفهمد که اینها نامربوط است اگر باید عقا و علما و عرب بفهمند که همه این طور میگویند و اگر خود بخود خود باب باید بگوید قبول ندارم هیچ کس مثل من نکفته پس آن بقال را هم می سزد که مزخرفی بگوید و بگوید احدی از خلق عالم مثل من نمیتواند بگوید و هر چه مردم مثل مزخرف او آورده بگوید قبول ندارم مثل عبارت من نشد و هر چه علما و حکما بگویند تو نا مربوط گفته بگوید شما کافر شدید که قبول نکردید و این کلام خدا بود و شما نمیفهمید، میخواهم بدایم میزان حق و باطل چه بود؟ محمد بن عبد الله صلی اللہ علیہ وآلہ و آله و سلم این آورده در زمانی که عرب در نهایت فصاحت بود و همه عرب تصدیق کردند که ما عاجزیم از مثل این کلام و الی حال هم هزار و دویست و کسری گذشته و احدی از جن و انس مثل آن نیاورده و تو که بایی خواستی بیاوری اضحو که ساختی که نقل مجالس و اسباب مضحکه شد و همه حمل بر جنون تو کردند و این

زحمت نوشتن ما برای آنانی است که امروز گول او را خورده از نبی او میروند والا آن بیچاره را خداوند بسزای خود رسانید و ابطال امر او را کرد و جمیع وعده هایش خلف شد و بکلی رسوا شد و رفت و با او ما سخنی نداریم و این مشقت برای جهالی است که از پی این مزخرفات میروند خلاصه سؤال ما این است که میزان حق و باطل چیست و امروز بچه باید مدعی حق را از مدعی باطل شناخت؟ آیا بمحض ادعای باطل کسی باید تصدیق کرد هر که باشد و هر- چه گویند یا آنکه باید علامت طلبید علامت هم بادعای مدعی است که خود او بگویند این علامت است یا علامت راعقلا باید بگویند علامت است و دلالت دارد؟ معلوم است که علامت برای ادعای مدعی است آن دیگر بادعای او نباید باشد باید عقالا بدانند که آن علامت است و دلالت دارد حال بیاورند علامتی برای حقیقت این مرد تا حجت بر خلق تمام شود و عجیبتر آنکه حکمی کرده که منافقی عدل خداوند است و خداوند هیچ نبی بی برخانی بسوی خلق نفرستاده که طاعت او فرض باشد بر همه کس و چون ایمان نیاورند خداوند از ایشان مُؤاخذه فرماید و در قرآن خود برهان را علامت صدق قرارداده و فرموده: قل هاتوا برهانکم ان کتبم صادقین . حال مطلب ما هم همین است که اگر شما صادقید برهان بیاورید و از ما هم ایمان بی برهان توقع نکنید و شما که برهانی ندارید، وما برآنچه

میگوئیم از قدر شما برهان داریم و شنیدی بعض آنرا .
فصل - و از جمله عجایب آنکه این مرد در جمیع موارد خود را افضل از خاتم انبیاء گرفته و کتاب خود را افضل از کتاب او و دین خود را افضل از دین او و متعلقات خود را افضل از متعلقات او و نه از سخن خداوند عالم اندیشه کرده و نه از روی پیغمبر حیا کرده و نه ضرورت اسلام مانع او شده و نه اتباعش انکار بر او کرده اند و این کتابی که از او بنظر رسیده مملو است از ادعاهای عجیب و غریب و تفضیل او بر جمیع کاینات و از همه عجیبتر آنکه میگوید روزی که شجره بروز کرد و مراد باب است که مثل درخت کوه طور ندای انى انا اللہ از آن آمده یعنی روزی که باب بروز کرد قیامت بر پاشده و قیامت نه آن است که مردم از خاک بیرون آیند بلکه از شکم مادر بیرون میآینند و ایام عیسی قیامت امت موسی بوده و ایام محمد صلی اللہ علیه و آله قیامت امت عیسی بوده و ایام باب قیامت امت پیغمبر است که اول روز قیامت دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول سنّة ۱۲۶۰ که بعثت میشود اول قیامت قرآن بوده و همه عرض بر او شده اند و همه را جزا میدهد و لقاء اللہ لقاء باب است و مراد از برزخ میان موسی و عیسی و میان عیسی و محمد (ص) و میان محمد صلی اللہ علیه و آله و باب است نه آنکه مردم میگویند و موتی که همه

باید افرار با آن کنند فنا نزد لقای باب است و جمیع اشیاء بتکلم باب خلق شده اند چنانکه میگوید در کتاب بیان که شجره حقیقت یعنی باب مشابه نمیشود بقول او قول احدی از ممکنات زیرا که بقول او کینویت شیء خلق میگردد مثلاً اگر تکلم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیر المؤمنین خلق آن ولایت نمیشد اگرچه لم بزل آن ولی الله بوده ولی مبدأ ظهور از قول اوست تا اینکه میگویند این است که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند و میگوید در جای دیگر که همان قدر که رسول الله فضل بر عیسی دارد همان قدر کتاب بیان او فضل بر قرآن دارد و در جای دیگر میگوید امروز کل مؤمنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد و از برای او تصرع و ابتهال و برویت او در رؤیاهای خود افتخار میکنند و او را بدست خود بسجن فرستاده در جبل ساکن نموده یعنی جبل ما کو این است معنی حدیث فیه سنة من یوسف بیاع ویشتی، خلاصه از این گونه مزخرفات لاتحصی است و آدمی عاقل تفوہ باین گونه کلمات نمی نماید و این گونه ادعاهای خام را نمی نماید و آنچه حقیر ذکر میکنم در این کتاب یا کتابهای دیگر بر حسب نوشتجاتی است که از او در دست اتباع او منتشر است و از دست امت او گرفته نمیشود و الا حقیر الحمد لله نه خود او را دیده ام و نه اتباع او را میشناسم و نه با من صحبت داشته اند

ونه نزد من الحمد لله اعترافی کرده اند ، مقتضای این عبارات نوشتجات ارقداد و کفر است و هر کس بر این عقیده باشد مرتد و کافر است بلاشك .

فصل - از جمله منتهایی که خداوند عالم بظائفه شیخیه فرموده است آن است که مذهب این مرد بر رد شیخیه است و در مذهب او نظر بكتب شیخیه کردن و دوستی با شیخیه کردن حرام است و شیخیه را اعدا عدو دین خود انگاشته اند و اشاره هم بتهدید و وعید این ضعیف نموده است و شاهد این مقال مزخرفاتی است که در معرفت اسم قدوس در مرتبه اول سوره نازل کرده و در آن سوره این مزخرفات را میسر اید که من الیوم الذى فراء عليکم کتاب این مزخرفات را میسر اید که در کتاب البیان حرمنا علیکم یا حروف کلمة البیان و مظاهر ربکم کتاب البیان حرمنا علیکم یا حروف تفسیر الزیارت و شرح الخطبة النقطة السائرة فی هویات الظهور الى تفسیر الزیارت و شرح الخطبة وكل ما کتب الْأَحْمَدَ بِيَمِينِهِ وَالْكَاظِمَ بِيمِنَاهُ كما حرمنا علی الذین من قبلکم النظر الى عورات امهاتکم و ان هذا من فضلنا علیکم و على الناس لعلمهم يحدرون قل لو انتم تنتظرون الى حرف مما حرمنا علیکم على قدر لمحۃ البصر او ما هو اقرب لیحجبنکم الله عن مشاهدة من يظهره وهو يوم قیامتکم فانقوا الله يا اهل البیان لعلکم تفلحون قل انظروا الى الذين ترأوا سوا بعدهما في الناس كيف انکروا امر الفرقان وکتبوا الى شطر الأرض من غربها و شرقها ان الذکر

لمجنون و ما جزاء الذين انكروا هذا الا أمر لا ليحجبهم عن نورنا في هذا وفي يوم القيمة واولئك عن امرنا لمن الفاقلين بعد مزر خرافاتي ديگر میگوید تا آنکه میگوید قل ان الاْحمد والكافر والفقهاء لن يقدر ان يفهموا و يتحملوا سر التوحيد بفاعالهم وكينوناتهم اذ هم اهل التحديد وما هم عند الله بعالمين تا آنکه باز میگوید يا اهل الذكر والبيان قد حرم عليكم اليوم بممثل ما حرمنا النظر الى اساطير الاْحمد والكافر والفقهاء القعود والجلوس مع الذين اتبعوهم في الحكم لثلا يضنوكم فتكونوا اذاً لمن الكافرين و اعلموا يا اهل الفرقان والبيان انكم اليوم اعداء الذين اقتدوا بالاْحمد والكافر وهم لكم عدو و ليس لكم على الارض منهم ولا لهم منكم اشد عداوة و لقد القى بينكم وبينهم البغضاء والشحناه و هو الله ربكم الرحمن قد كان بكل شيء محيطاً و بما يعامل مع عياده عليماً حكيمًا فمن يخطر على قلبه سبع سبع عشر عشر رأس خردل من حب هؤلاء فليذيقنهم يوم القيمة من يطهره الله بنار اليم تا آخر سوره او و حاصل عبارات آنست که شيخيه دشمن شمایند و شما هم باید دشمن آنها باشید و اگر سبع سبع عشر عشر سر خردل شيخيه را دوست بداريد خدا شما را عذاب می کند، با آنها نشینيد که شما را گمراه میکنند و امثال اينها و اگر چه همه عبارات مزر خرف است ولكن کسی که عربی میداند بقرینه ميفهمد چه

میخواهد بگوید و نتوانسته بگوید خلاصه همین قدر معلوم میشود که اينها اعداء شيخيه و شيخيه اعداء اينها هستند باعتقد و اقرار خودشان پس اين اشتباه برای احدی نیاید که شيخيه و بايه يك سياق دارند و يك مذهب ، بلکه شيخيه و الحمد لله همیشه از اينها بیزار و در صدد رد اينها بوده اند و كتابها در رد اينها نوشته اند و همیشه دولت خواه و داعی دولت دوام دولت فاهره و ملازم ملت يضای محمدی صلی الله عليه و آله و ناشر فضائل عترت طاهره سلام الله عليهم بوده اند و مشغول بدرس و بحث و علم و عمل خود بوده اند و مذهبی غير مذهب اسلام و طریقه غير طریقه علمای اعلام نداشته اند و شاهد صدق این مقال همین بس که قریب به شتاد سال است که شیخ مرحوم نشر علم کرده اند و جمع کثیری در ایران مصدق ایشانند و احدی يك سر مو خلاف خیر خواهی ملت و دولت از ایشان ندیده است الحمد لله.

باب سیوم

در ذکر بعضی از بدعتهای او که در نسخ شریعت غرای ییضاً محمدی صلی الله عليه و آله آورده و احکام خود را اکمل شرایع انگاشته و در کتابهای منسیوب باو که از دست اتباع او گرفته شده مذکور است ، از آن جمله کفته است که حرام است تعلم غیر کتب باب و تصنیف علوم سابقه مگر قلیلی از صرف و نحو برای فهمیدن کتب

باب و میگوید جمیع بقیه ایان و اوصیاء و خاتم انبیاء و ائمه هدی و کعبه باید امروز بر داشته شود و اثری از آنها نباشد و باید امت او نویزده بقیه بسازند و آنها را زیارت کنند و هر کس پناه با آن بقاع برده ایمن است و از قرایین کلام او معلوم میشود که مراد از این بقیه اشخاصی هستند و حج باید برگرد بیت باب کنند و حج کعبه منسخ است و محقق خانه کعبه باب است و هر صاحب اقتداری که خواهد بیت باب را مرفق سازد با مسجد الحرام حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت کند و حججه بسوی خانه او برای میت نخرند و بر زنان حج نیست و اذن داده که هر حاج چهار مثقال طلای بیانی که هر مثقال نویزده نخود است بر نویزده نفر از خدام آن خانه عطا کنند و زنهای آن شهر که خانه در آن است مرخصند که شب طواف کنند و زنهای در مدت عمر یک دفعه آن چهار مثقال طلا را بدھند و آن زمین که باب تولد کرده مسجد الحرام بوده و هست و باید امت او هبجه مسجد بناسنند و هر قدر چراغ در آنها روشن کنند اسراف نیست و کفته است سال سیصد و شصت و یک روز باشد و نویزده ماه داشته باشد و هر ماه نویزده روز باشد و اول سال تحویل شمس بحمل است و وقتی که باب آمده جان و مال مردم بر ایشان حرام است مگر ایمان باو بیاورند و هر ولایتی را که فتح کردند هر مالی که در آن بطور

عدل نبوده مال باب است اگر زنده است بخود او بدھند والانگاه دارند تا ظهور او و غیر آن مال خمس آنرا کرفته بحکم نویزده نفر بزرگ باهل بیان قسمت شود و باقی را والی فتح بر خود و اولیاء نصر عطا کند هر نفس را آنچه شائی و لایق است و اگر زیاد آمده صرف بقیه ای مأمور بها کند یا آنکه بكل اهل بیان سهمی عطا کند اگر چه طفل ششمراه باشد که این اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد والا ارتفاع آنها مقدم است و اگر شخص با بی چیزی از کافری بگیرد همان ساعت پاک میشود و اگر کافری مثلاً هدیه برای بابی بفرستد همین که از دست او جدا شد پاک میشود و هر چه در عالم خوب باشد بابی بخرد شاید بنظر باب برسد و باب خوش بیاید و واجب است که هر نفی میشود روزی نویزده آیه افلاً از کتاب بیان بخواند و اگر نتواند نویزده مرتبه بگوید الله الله ربی ولا اشرک بالله ربی احداً و برای مردان هیکلی بشکل (ها) و برای زنان دایره باید بکشند که همراه خود داشته باشند و از کتاب بیان در آنها هر چه خواهند بنویسند و نمازی برای طفل مولود قرار داده که پنج تکبیر دارد بعد از تکبیر اول نویزده مرتبه بگوید انا بكل مؤمنون و بعد از دویم انا بكل موقنون و بعد از سیم انا کل بالله محبون و بعد از چهارم انا کل بالله ممیتون و بعد از پنجم انا کل بالله راضيون و نمازی برای

میت شش تکبیر بعد از اول نوچرده مرتبه انا کل الله عابدون و بعد از دویم انا کل الله ساجدون و بعد از سیوم انا کل الله قاتلون و بعد از چهارم انا کل الله ذا کرون و بعد از پنجم انا کل الله شاکرون و بعد از ششم انا کل الله صابرون و اموات را در بلور یا سنگ صیقلی دفن کنند و انگشت رعیتی در دست مردہ کنند و اسم الله بر آن منقوش باشد و شخص وصیت نامه بنویسد و بباب برسانند که او حکم کند و مظہرات آتش و هوا و آب و خاک و کتاب الله که هر چه تلقاء آیه از آن واقع شود پاک است و نقطه که باب باشد و آثار نقطه و ذکر کردن شصت و شش مرتبه اسم الله بر آن که بگوید الله اطهر و خشکانیدن آفتاب و آنچه کینونت آن عوض شود و دخول در دین باییه و هر چه منسوب بدین بایی شود و هر چه بدبست بایی آید پاک شود و خون دهان پاک است و پای حیوانات که در باران راه روند و داخل حجره شوند عیبی ندارد حجره پاک است و اجزای غیر مأکول اللحم با مصلی ضرر ندارد و منی پاک است و اگر کسی بر کسی رد کرد نود و پنج مثقال طلا باید بباب بدھد و کسی از او مطالبه نکند خودش باید بیاورد و بباب بدھد و پیش از ظهور باب هر کس چیزی دارد جایز است که مالک شود و در حین ظهور حلال نیست که قبر تسع تسع عشر ثانیه صبر کند و باید رد کند بمالک که باب باشد و در هر ماهی ذکر

واجب است در هر روزی نود و پنج مرتبه الله الهی در روز اول الله اعظم در دویم تا الله اقیم در روز نوچردهم و همین که تراضی بعمل آمد میان بایع و مشتری خواه صغیر باشند یا کبیر معامله صحیح است و جایز است تنزیل میان تجار بهر طور که بایع و مشتری راضی شوند که تا مدتی بقیمتی بفروشنند و از قیمت کم کنند و کفته است که باید مثقال نوچرده نخود باشد و یک مثقال طلا ده هزار دینار قیمتیش باشد و یک مثقال نفره هزار دینار باشد و اگر کسی مالی داشته باشد پانصد و چهل مثقال و یک سال بر آن بگذرد از یک مثقال طلا پانصد دینار و از یک مثقال نفره پنجاه دینار بدهد و کتابهای باب را زیاده بر نوچرده جلد نکنند در سه جلد آیات او را بنویسند و چهار جلد مناجاتهای او را بنویسند و شش جلد تفاسیر او را بنویسند و شش جلد صور علمیه و بیتی راسی حرف حساب کنند و اعراب را ده حرف و کتاب او را با سرخی بنویسند آن دیگری جواب دهد الله اعظم و زنان یکی بگوید الله اکبر نه سیاهی و چون مردان بهم رسند یکی بدیگری بگوید الله ابھی آن دیگری جواب دهد الله اعظم که جمیع کتب گذشته یکی جواب دهد الله اجمل و واجب است که نوشته از قرآن و حدیث و علم همه را محو کنند مگر آنچه باب نوشته با برای اثبات امر او نوشته شود و طریقه عقد بستن آن است که بگوید اننی انا الله رب السموات و رب الأرض رب کل شئ رب

ما بری و ما لا بری رب العالمین و مهر را ذکر کند وزن هم همین طور بگوید و هر دو مهر کنند بر کاغذی و شاهد بر آن باشند ده نفر یا زیاده و مقدار مهر اهل شهر نود و پنج مثقال طلا نهایت آن است و اگر خواهد کم کنند نوتنزده کم کند و در دهات بهمین طور نقره مهر کنند و اگر زیاده از این قدر قیراطی باشد باطل است و هر کس امروز استدلال بغير کتاب باب کند استدلالش باطل است و هر کس روایت معجزه کند بغير آن آيات صحت ندارد و اگر کسی آمد و آن هم آیاتی آورد و ادعائی کرد متعرض او نشود که باب محزون میشود واستعمال لباس حریر و طلا و نقره حلال است و بر هر نفسی فرض است که بر انگشت عقیق قرمزی نقش کند قل الله حق و ان مادون الله خلق و كل له عابدون و معلم باید طفل را زیاده از پنج چوب سبک نزند و پیش از پنج سال نزند اصلاً و بعد از پنج سال بگوشت او نزند و بلباس او زند و اگر زیاده زد یا بگوشت زد نوتنزده شب بر زنش حرام است و اگر زن ندارد نوتنزده تومان دیه بدهد و بجهها مرخصند که ایام عید بازی کنند با آنچه در دست خود دارند و بر کرسی نشینند و هر کس خواهد زن خود را طلاق دهد باید یکسال که نوتنزده ماه باشد صبر نماید اگر بی میلی بر طرف شد فبها والا آن وقت حلال است که طلاق دهد و همین که طلاق داد تا نوتنزده روز رجوع حلال نیست

بعد از آن حلال است و تا نوتنزده مرتبه رجوع میتوان کرد و خانه باب نباید درهایش از نود و پنج بگذرد و خانه امنی او که هجدہ نفر باید باشند از پنج در نباید بیش داشته باشد و خانه سایرین یک در و روز نو روز منسوب بباب است و عمل در آن روز نواب عمل کل سال دارد و نعمت باید حاضر کنند و کمتر از عدد واحد نباشد و بالاتر از عدد مستغاث و در غیر نوروز تلذذ بدو نعمت در یک حین نکنند و در شب نوروز بعد ایام سال بخواند شهد الله انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و در روز شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب و روز نوروز روز باب است و هجدہ روز بعد روزهای امنا که از ایام هجدہ ماه افضل است و در واحد اول صوم جائز نیست و حلال نیست سفر مگر بسوی بیت و نشستگاه باب اگر مستطیع باشد و بزیارت خانهای و کلای هجدہ کانه و برای تجارت و نصرت نفسی و در تجارت هر گاه زن بهمراه او هست با کسی نیست والا سفر را در بر زیاده از دوسال طول ندهد و در دریا از پنج سال پیشتر مأذون نیست و اگر پیشتر بماند اگر قدرت دارد دویست و دو مثقال طلا و الا نقره باید اتفاق کند و کسی که داخل خانه کسی بی اذن شود یا آنکه او را یک قدم مجبوراً حر کت دهد بسفری یا آنکه او را از خانه او بغير اذن او بیرون آورد زن او نوتنزده ماه بر او حرام است و اگر کسی عمل باین حکم نکند بر شهداء بیان فرض است که جزای

تعدی آن نود و پنج مثقال طلا در حق او حکم نمایند و هر کس که عالم شود که کسی کسی را جبر میکند باید منع کند و اگر تغافل ورزد زن او نوتنزده روز بر او حلال نیست و بعد از نوتنزده روز نوتنزده مثقال طلا و اگر استطاعت ندارد نوتنزده مثقال نقره بدهد و اگر اینها را هم نتواند نوتنزده بار استغفار کند که آن وقت حلال میشود بر او زن او و همین که مستطیع بنقره یا طلا شد باید بدهد بشهدای بیان که آنها بفقراء بر سانند یا بمؤذنین دهنند و فضلہ موش پاک است و هر دویست و دو سال هر نفسی ما یملک خود را از کتب مجدد کند باین طور که کهنه را در آب شیرین ریزد یا بکسی دهد و حکم شده که هر عاملی در حین عمل بگوید اني لا عملن هذا الله رب السموات و رب الأرض رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين و اگر در قلب هم تلاوت کند معجزی است و در هر سالی تخلیص باید بکند یعنی در یک شبی که آنرا لیل واحد نامیده از اول لیل واحد تا غروب لیل واحد ختم شود و تنقیص و تضاعف در آن نبوده و نیست و یک اسم از اسماء الله متلذذ شود و در حین التفات اسم دیگر اذن داده نشده و حین نسیان بأسی نیست و در روزی که باب ظاهر شود حلال نیست برای احدهی که با آن دین که بیشتر متدين بوده متدين شود و همین که شنید که باب ظاهر شده باید حاضر شود نزد او تا امر کند او را با آنچه بخواهد

و تا پیش او نیامده بهمان دین سابق راه رود و چون بنزد او رسید بکلی دین سابق از او منقطع میشود مگر تازه هر چه باو بگوید و واجب است بر کل امت او از طلوع ماه تا ماه دیگر که یک نوتنزده در نوتنزده پر کند از هر اسمی که بخواهد مثل الله اکبر یا اعظم یا اظہر و امثال اینها و اذن داده است که حساب کند از اول عمرش تا آخر و بنویسد آنچه را که فوت شده از او و اگر مرد بر وارد اوست که بنویسند بقدر ماههای عمر میت و سر نوتنزده در همه جا جاری میشود حتی در قلم قلمدان و قیمت آنها و باید هر پادشاهی در میان باییه ظاهر کردد دو عمارت بنا کند باسم باب و محل قرار خود قرار دهد درهای اولی از نود و پنج متتجاوز نباشد و دویمی از نود. و هکذا از این قبیل احکام عجیبه غریبیه که جمیع عقول سلیمه شهادت میدهد بسخافت و بی فایده بودت آنها و باینکه جمیع آنها بدعت و ضلالت و کفر است و کسی نگوید که او نسخ کرده و با وجود نسخ بدعت نیست چرا که کوئیم که بضرورت ثابت شده که حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت و تصدیق نسخ کردن این مرد شرع او را تکذیب محمد است صلی الله علیه و آله و کفر است و آنکهی آدمی عاقل اگر انصاف دهد میفهمد که این مزخرفات مجمله دین نمیشود و عالم باینها نمیگردد و آیا عاقل روا میدارد

که شریعت مبسوطه محمدی صلی الله علیه و آله که در هر جزئی
جزئی حالات عباد و بلاد احکام فرموده نسخ شود باین کلمات مجمله
مبهمه که لا یسمن و لا یغنى من جوع است ؟ آیا جمیع اصناف
 حاجات و منازعات و معاملات مردم در جزئی و کلی باین جزئیات
مزخرفه میگنند و امر بلاد و عباد منضبط میشود ؟ حاشا و کلا ، خلاصه
غرض این بود که قدری بر سفاحت رأی این جماعت مطلع شوی و
بدعهای ایشان را بشنوی و بدانی که بنصوص خودشان بكلی از
دین اسلام عربی و بری شده اند و کفار و مرتدین میباشند نعوذ بالله
من غضب الله .

خاتمه

در اینجا مسئله ایست که التفات آن لازم است تا اینکه انسان
بخطا به معصیت نیفتند و باعث قتل نفسی نشود و آن این است که
مذهب این جماعت هنوز مذهب مستقلی ظاهرآ نشده و بهمت پادشاه
اسلام پناه روحنا فداء اینها پراکنده شدند و فرصت نکردند که
دین تمامی و مذهب معینی معروف مشهور برای خود وضع کنند
و الحمد لله که کتابهای این مرد هم جمع نشد که یک کتاب
تمام اول و آخرداری درست شود و در درست امت او باشد و بخوانند
و بنویسند و آن عمل کنند بلکه ورق ورق در درست اتباع اومزخرفاتی
پیدا میشود نه صحت آنها محل اعتماد است نه از میرزا علی محمد

بودنش بلکه شاید هر یک از اتباعش خود هم جعلی میکنند و
اضلالی برای خلق مینمایند و چیزی چند بهم می بافند و مینویسند
بلی همین قدر نوعاً برای اغلب مردم معلوم شده که این مرد ادعای
وحی کرد و کتابی آورد و بدعتها در دین گذارد و خروج کرد و
مسماfan را کشتند و بخيال خود جهاد کردند و دیگر جزئیات
مسائل ایشان بدیهی نشد و این امر نوعی هم بر صغیر و کبیر مردم
شاید واضح نشده باشد پس هنوز الحمد لله مذهب مستقل معین معروفی
ندارند و نمی توان یک حکم بر همه جاری کرد شاید ده نفر پیدا
شوند که منسوب باین مرد بشوند و هر یک چیزی بر خلاف دیگری
کویند و شاید کسی حرفهای اینها را نشنیده و بدعتهای اینها را
نندیده و تعریف سیدی را پیش او کرده اند او هم او را دوست داشته
بگمان آنکه مرد مؤمنی مقنی عالمی است و مدح او را میکند
فهمیده و شاید در بعضی مسائل اشتباه کرده چنان پنداشته که
اینها راست میگویند و از باقی بدعتهایشان خبر ندارد پس نمیتوان
بمحض اینکه کسی گفت که من میرزا علی محمد را خوب میدانم
حکم بکفر او کرد مگر آنکه از آن شخص بخصوصه انسان این
دین کفر آمیز را بشنود و اقرار کنند یا شهودی شهادت دهند که
این باین بدعتها متدين است و منکر شرع محمدی است آن وقت
میتوان او را تکفیر کرد و بقتل رسانید اگر یک بیچاره جاهلی

بگمان اینکه میرزا علی محمد از سادات است و او را از علماء انگاشته و از روی تقوای خود حسن ظنی باو پیدا کرده نفهمیده و نسبجیده نمیتوان حکم بکفر و قتل او کرد پس باید بسیار احتیاط کرد و سعی کرد که اقرار از آن بشنوند یا شهودی عدل اقامه شود اگر چه بی دینی با بیه زیاد منتشر شده و نزدیک با آن است که بر احمدی از اهل ایران مشتبه نباشد لکن چون نظم معینی و طریق واحد معلومی هنوز از ایشان معلوم نشده احتیاط ضرور است و آنچه حقیر سابقاً نوشته ام و اینجا عرض کرده ام از کفر و ارتداد اینها حکم نوعی است که از نوشتگات اینها معلوم میشود و حقیر حکم صاحب نوشتگات را عرض کرده ام و نوع ادعای خود میرزا علی محمد و بعضی از اتباعش که کشته شدند هم برای حقیر یقینی شده واما صاحب این نوشتگات هر کس خواهد باشد و متدين باین دین قطعاً کافر و مرتد و مغرب ملت و دشمن دولت است و باید از روی زمین اورا بزیر زمین فرستاد واما اشخاص معینه الحمد لله حقیر از آنها الى الآن احمدی را ندیده ام وبا ایشان صحبت نکرده ام مگر دو نفر را یکی ملا صادق نام خراسانی ویکی ملا محمد علی نام مازندرانی که اولی آمده بود از جانب باب اهل کرمان را دعوت کند و او را بیرهان و دلیل مفتضح کردم و دویمی کاغذی از باب بخط خودش آورده بود که من ابفارس طلبیده بود و اورا هم مخدولاً

منکوباً روانه کردیم دیگر الحمد لله احمدی را ندیده ام و با من مباحثه نکرده اند و در صفحات ما الحمد لله احمدی نیست و چون ایام توقف حفیر در پای تخت شریف گویا قلیل باشد و خیال استرخاص دارم بهمین قدر اکتفا نمودم امید که چون بنظر مبارک برسد پسند افتاد و نکته بر خالی بودن عبارات از رسوم انشاء و سجع نگیرند چرا که مقصود این بود که ان شاء الله بهمت پادشاه اسلام روحنا فداء منتشر شود و عوام مردم و رعایا و برایا بفهمند و کول این طایفه ضاله مضله را نخورند و بر مذهب اسلام در زیر سایه ظل الله بداعاً گوئی و بندگی خود قیام و اقدام نمایند. تمام شد این رساله بر دست مصنف شد الداعی لدوام الدولة العلية کریم بن ابراهیم فی ۱۹ شهر.

رمضان من شهر سنته ثلاثة و ثمانين بعد المائتين والالف
امتثالاً للامر القدس الاعلى حامداً

مصلیاً مستغفراً

شهر جمادی الثانية

۱۳۸۴ هجری

چاچنگاه سعادت کرمان

بنقهه جناب سرهنگ قاسم خان ابراهیمی
زید عزه طبع گردید